

Received:2023/4/7
Accepted:2023/6/18
Vol.22/No.84/Summer2025

scientific quarterly journal of Islamic mysticism
erfan.eslami.zanjan@gmail.com
<https://sanad.iau.ir/journal/mysticism>

Atheism and Faith in Ayn-al-Quzat's Pointview

Parvin Rabbani, Seyyed Mohammad Rastgu^{}, Saeid Kheirkhah*

PhD Student, Persian Language & Literature, Kashan Branch, Islamic Azad University, Kashan, Iran.
Associate Professor, Department of Persian Language & Literature, Kashan Branch, Islamic Azad University, Kashan, Iran.*Corresponding Author: rastgoo14@yahoo.com
Assistant Professor, Department of Persian Language & Literature, Kashan Branch, Islamic Azad University, Kashan, Iran.

Abstract

Ayn-al-Quzat Hamadani was one of the courageous mystics whose mystical, theological, philosophical thoughts show this indescribable spirit. He has a great interest in dialectical concepts such as Prophet and Satan, good and evil and etc. He has also raised disbelief and faith in a special and controversial way among his pure and mystical thoughts. The main question of this article is the quiddity and circumstances of Qazi's special view on atheism and faith that were an incentive to initiate this research on a table method. In this article, first the two words atheism and faith are included in the word, sharia and idiom, then the views of other mystics or Mystics scholars have been searched in ancient mystical books. At the end, Ayn-al-Quzat's perspective about this seemingly blasphemous thought has been explored in two of his precious works of Letters and Preparations. Our achievement in this research is that Qazi, influenced by Hallaj's views in this regard and his belief in the unity of his existence has made an effort to prove the Unity status and the identity of atheism and faith with the help of the greats' blasphemous phrases and by passing through virtual faith and discovering true atheism and reaching the status of annihilation and observation.

Keywords: Ayn-al-Quzat, atheism, faith, Truth, Allegory.

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۱/۱۸

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۳/۲۸

مقاله پژوهشی

فصلنامه علمی عرفان اسلامی

دوره ۲۲- شماره ۸۴- تابستان ۱۴۰۴- حصص: ۱۸۳- ۲۰۰

کفر و ایمان از دیدگاه عین‌القضات

پروین ربانی^۱

سیدمحمد راستگو^۲

سعید خیرخواه^۳

چکیده

عین‌القضات یکی از شجاع‌ترین عارفانی بود که اندیشه‌های عرفانی، کلامی و ... او گویای این روحیه و صف‌ناپذیرش است. وی با علاقه وافر که به مفاهیم دیالکتیکی چون: پیامبر و ابلیس، خیر و شر و ... دارد، کفر و ایمان را نیز به گونه‌ای خاص و بحث‌برانگیز در اندیشه‌های ناب عرفانی خود، طرح کرده است. پرسش اصلی این مقاله چیستی دیدگاه قاضی درباره کفر و ایمان است، که انگیزه‌ای شد بر بنانهادن این پژوهش به شیوه تحلیلی - توصیفی و کتابخانه‌ای. در این مقاله نخست دو واژه کفر و ایمان در لغت، شرع و اصطلاح درج شده است، سپس دیدگاه دیگر عارفان یا عرفان‌پژوهان در کتب عرفانی قدیم واکاوی شده است. در پایان نظر عین‌القضات درباره این اندیشه به ظاهر کفرآمیز، در دو اثر وی: نامه‌ها و تمهیدات بررسی شده است. دستاورد ما در این تحقیق این است که قاضی با تأثر از آرای حلاج در این باب و عقیده وحدت وجودی خود و به باری عبارات شطح‌گونه بزرگان و با گذر از ایمان مجازی و کشف کفر حقیقی و رسیدن به مقام فنا و مشاهده به اثبات مقام اتحاد کفر و ایمان همت گمارده است.

کلیدواژه‌ها: عین‌القضات، کفر، ایمان، حقیقت، مجاز.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

۱- دانشجوی دکتری گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد کاشان، دانشگاه آزاد اسلامی، کاشان، ایران.

۲- دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد کاشان، دانشگاه آزاد اسلامی، کاشان، ایران. نویسنده مسئول:

rastgoo14@yahoo.com

۳- استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد کاشان، دانشگاه آزاد اسلامی، کاشان، ایران

۱. پیشگفتار

بی‌گمان عین‌القضات از بزرگ‌ترین عارفان در فرهنگ اسلامی است که هم از نگاه تجربه‌های عرفانی و هم از نگاه اندیشه‌ها و دیدگاه‌های عرفانی کم‌نظیر است. زبان او نیز در بیان تجربه‌ها، اندیشه‌ها و دیدگاه‌های زبانی بسیار شیوا و هنری است. شاخص‌ترین وجه اندیشه‌های عرفانی او دیدگاه‌های جسورانه‌ای است که در باب مسائل و مقولات دینی و مذهبی دارد و همین دیدگاه‌های جسورانه بود که اهل شریعت را علیه او برانگیخت و سرانجام به شهادتش انجامید. برای نمونه دیدگاه او درباره وحدت شهود، ارتباط خالق و مخلوق، جبر و اختیار، نقش ابلیس در نظام هستی و این که او خواجه‌خواجگان است و حاجب درگاه عزت، نقش عشق و محبت در سلوک کمالی انسان، تفسیر و تاویل‌های او از آیات قرآن به‌ویژه حروف مقطعه، دیدگاه او درباره عباداتی چون نماز و روزه و ... فهرست کوتاهی از دیدگاه‌های عرفانی اوست که چه‌بسا با دیدگاه‌های شرعی ناهم‌هنگ بود. از برجسته‌ترین این دیدگاه‌ها، دیدگاه خاص او درباره دو مقوله بنیادی دینی یعنی ایمان و کفر است و تفسیر تازه و جسورانه‌ای که از ایمان و کفر به دست داده. تفسیری که این مقاله در پی تبیین و گزارش آن است.

۱. بیان مسأله و هدف و سؤالات پژوهش

مسئله اصلی در این پژوهش معرفی اندیشه‌ها و دیدگاه‌های خاص و بکر یکی از چهره‌های برجسته فرهنگ اسلامی - ایرانی درباره مقوله کفر و ایمان است. نیز بیان تفاوت نظرگاه شاعران با عارفان در تشریح و تفهیم مجاز و حقیقت این دو واژه بحث‌برانگیز در شریعت و طریقت عصر عین‌القضات است و از نشانه‌های جذابیت این موضوع، یکسان بودن کفر و ایمان از منظر عین‌القضات و مورد توجه و تأمل بودن آن تا به امروز است.

واژه کفر در نظام اندیشگی عموم و اهل ظاهر بار معنایی منفی دارد و در شریعت مرکزیت و اتهام مجموعه‌ای از صفات ذمیمه را بر دوش می‌کشد و ردپای آن در بسیاری از آیات و احادیث که محتوای آن پند و اندرزهای اخلاقی است به چشم می‌خورد. با این ذهنیت عمومی، در منظومه فکری عرفان قدم نهادن و دو واژه کفر و ایمان را بررسییدن و به مفهومی فراتر از مفاهیم شرعی در این‌باره رسیدن، جرأت و جسارت خاص خود را می‌طلبد که تنها از عهده عارفانی پردل چون حلاج و پیرو آن

عین‌القضات و بعدها مولوی برمی‌آید. در طریقت، مؤمن و کافر دیگر آن بعد و تنافری که در شریعت دارند، ندارند و منشأ پیدایش هر دو یکی است و آن هم عشق ازلی که تجلیات انوار خود را به صاحبان کفر و ایمان به یک اندازه ساطع می‌گرداند. و جالب توجه است که عین‌القضات این نوع نگرش خاص خود را با استناد به آیات قرآنی و احادیث نبوی و تأویل و تفسیرهای عمیق و منحصر به فرد خود، به اثبات می‌رساند و دیدگاه خواننده را درباره‌ی واژه کفر، صفا و جلایی ویژه می‌بخشد. زیرا دیدگاه وی در این باره چون سایر بینش‌ها و باورهای او، ورای اندیشه و تفکراهل ظاهر است. تلقی او از کفر، نه تنها مذموم و ناپسند نیست که در جای خود، مقبول و پسندیده می‌نماید. او کفر حقیقی را - که یکی از مراتب کفر به شمار می‌آورد - تهی گشتن از خود و به خدا رسیدن می‌داند. چنین کفری بالاترین درجه ایمان است که هر کسی استحقاق درک آن را ندارد.

مایل هروی به غایت شیدایی و شیفتگی عین‌القضات به کفر حقیقی و اسلام مجازی معترف است و در تقویت سخن خود به این سخن وی که جز این گونه مسائل را «مضمحل و باطل» می‌شمارد، توجه می‌دهد. (عین‌القضات، ۱۳۹۳: بند ۶۴) و خاطرنشان می‌کند که عین‌القضات خود به مجسمه منظومه فکری خود تبدیل شده است و «از اسلام مجازی - که همان بشریت وجود او بوده - خارج شده و به حوزه جذب الهیت وجود داخل گردیده است: دخول به کفر حقیقی. (مسعود بک بخاری، به نقل از مایل هروی، ۱۳۹۲: ۱۰۱)

ای دریغا کین شریعت ملت رعنائی است ملت ما کافری و ملت ترسائی است

کفر و ایمان زلف و روی ان بت یغمائی است کفر و ایمان هر دو اندر راه ما یکتائی است

(عین‌القضات، ۱۳۹۳، ۳۲۰-۳۲۱)

اهداف ما در این پژوهش نخست معرفی کفر و ایمان از منظر شریعت و طریقت است. سپس نقد و تحلیل این مقوله از نگاه عین‌القضات در همه وجوه و حوزه‌هایی که وی نقل کرده است و نظم‌دادن به این مباحث پراکنده در نامه‌ها و تمهیدات تحت عناوین رتبه‌بندی شده و قانونمند. و در پایان تبیین جرأت و جسارت عین‌القضات در طرح و نقد و نقل این گونه مباحث در حوزه عرفان و تصوف. این پژوهش برای پاسخ به این پرسش‌ها انجام شده است: مفهوم کفر و ایمان در شرع و در عرفان چیست؟ کفر و ایمان در نگاه عین‌القضات چه جایگاهی دارد؟ چرا کفر و ایمان از موضوعات ابداعی عین‌القضات است؟

در ادامه به منظور تکمیل فرآیند پژوهش، فرضیه‌هایی نیز برای پاسخ به این پرسش‌ها در نظر گرفته شد که از این قرارند: کفر و ایمان در شرع و در عرفان مفهومی کاملاً مجزا و متفاوت دارند که قابل بررسی است. کفر و ایمان از مسائل پربسامد در آثار عین‌القضات است که نماینده ارزش و اهمیت خاص آن‌ها از دید وی است. از آن‌جاکه عین‌القضات ذهنی خلاق و انگیزشی دارد همواره در

آثار خود با هدف ترویج و روشنگری آن افکار، در پی کشف مباحث بکر و ناب که کمتر در کتب عرفانی دیگر یافت می‌شود، است.

۲.۱. پیشینه تحقیق

طرح و نقد و بررسی این موضوع چالش‌برانگیز از منظر عین‌القضات دقت نظر و پویایی خاص خود را می‌طلبد و پژوهشگران اندکی به این مقوله خاص پرداخته‌اند از جمله: مایل هروی در خاصیت آیینگی، نیم‌صفحه‌ای را به بحث درباره این اندیشه قاضی اختصاص داده‌است. (مایل هروی، ۱۳۹۲: ۱۰۱) نیز پورنامداریان در مقاله خود با عنوان قاضی همدانی و عطار نیشابوری در ماتیکان عین‌القضات، نظرگاه عین‌القضات را درباره کفر جلالی و کفر جمالی و دو حجاب دانستن کفر و ایمان میان خدا و بنده، در یک صفحه مطرح کرده‌است. (پورنامداریان، ۱۳۸۱: ۵۹) لویزون در میراث تصوف مختصری در این باب نگاشته‌است. (لویزون، ۱۳۸۴، ج ۱: ۴۰۰) به نظر رسید اهمیت مطلب، کمالی خاص را می‌طلبد که انگیزه‌ای برای ارائه این مقاله شد.

۲. بحث

۲.۱. ایمان

ایمان در لغت به معنی به‌سوی راه راست رفتن. و زنده‌دادن و بی‌بیم گردانیدن کسی را. و تصدیق کردن کسی را و گرویدن به او و قبول شریعت وی کردن است، (دهخدا، ذیل واژه) و در شرع: «اعتقاد به دل و اقرار به زبان. گفته شده‌است هرکس شهادت دهد و عمل کند ولی معتقد نباشد منافق است و آن‌که شهادت دهد و عمل نکند اما اعتقاد داشته باشد فاسق است و آن‌که اخلال در شهادت کند کافر است. (تعریفات) و از امیرالمؤمنین (ع) درباره ایمان سؤال شد، فرمود: خدای تعالی ایمان را بر چهار پایه نهاد صبر، یقین، عدل و جهاد. (اصول کافی: ۵۰) از حضرتش سؤال کردند ایمان چیست؟ فرمود: ایمان معرفت به دل است و اقرار و اعتراف به زبان و عمل به اعضا و ارکان. (نهج البلاغه)» (به نقل از: گوهرین، ۱۳۸۸، ج ۲: ۲۱۴-۲۱۵)

۲.۱.۱. ایمان چیست؟

عین‌القضات ایمان را صفت دل معرفی می‌کند. و نیز می‌گوید: «ایمان در تازی تصدیق بود.» (عین‌القضات، ۱۳۹۵، ج ۲: ۳۴۶) و در جایی دیگر تعریف عایشه را از ایمان می‌نگارد آنجا که «عایشه را گفتند: ما الایمان؟ گفت: أَجْمَلُ أَمْ أَطْوَلُ؟ فَقِيلَ لَهَا أَجْمَلُ! فَقَالَتْ: مَنْ سَائَتْهُ سَيِّئَةٌ، وَ سَرَّتْهُ حَسَنَةٌ فَهُوَ مُؤْمِنٌ» قاضی در تأیید سخن عایشه می‌گوید: کسی که همین کمترین درجه ایمان هم که با طاعت

و عبادت شاد شود و از گناه و معصیت ناراحت شود، در وجودش نباشد، دیگر ایمانی ندارد. و این حالت تنها با تصدیق سخن انبیا رخ می‌دهد که طاعت را موجب سعادت و معصیت را موجب شقاوت می‌دانند. (همان: ۳۵۱)

در جایی دیگر پاسخ پیامبر (ص) را به سؤال ابوبکر که می‌پرسد: ما الایمان؟ می‌آورد: «مصطفی می‌گوید: اَنْ تُؤْمِنَ بِاللّٰهِ وَ رَسُوْلِهِ. اینکه هیچ‌حالی را در تو جای نبود، و به هیچ‌حالی نیز شادی و اندوه زیادت نگردد تُؤْمِنَ بِاللّٰهِ، بنده خدا باشی. پس که حال، حجاب است، و مقام، شرک.» (عین‌القضات، ۱۳۹۵، ج ۱: ۳۲۳؛ همان: ۳۵۴)

عین‌القضات تأکید می‌ورزد: ایمان آن است که در حالتی که به مطلوب رسیده باشی، شکور و سپاسگزار باشی و در آن حال که مطلوب برایت میسر نشده‌باشد، صبور و شکبیا باشی «ایمان خود همه این است: الایمان نصفان، نصفٌ صَبْرٌ وَ نصفٌ شُکْرٌ. صبر در فراق، شکر در وصال. «اِنَّ فِیْ ذٰلِکَ لَاٰیٰتٍ لِّکُلِّ صَبَّارٍ شَکُوْرٍ» (ابراهیم، ۵ / لقمان، ۳۱ / سبأ، ۱۹).» (همان: ۳۲۲)

۲. ۱. ۲. حقیقت ایمان = شک

عین‌القضات شرط رسیدن به حقیقت ایمان را این می‌داند که انسان همه موجودات و کائنات را مجتمع در خداوند ببیند. «وَلَا یَبْلُغُ الرَّجُلُ حَقِیْقَةَ الْإِیْمَانِ حَتَّى یَرِیَ الْإِنْسَانَ کُلَّهُمْ جَمْعًا فِی ذَاتِ اللَّهِ» (همان: ۹۲) وی وسوسه‌ها و شک‌هایی را که در راه خدا برای انسان پیش می‌آید از قول جنید و پیامبر (ص) «لُبُّ الْإِیْمَانِ» و «مُخُّ الْإِیْمَانِ» یعنی اصل و مغز ایمان معرفی می‌کند و آن‌ها را کفر نمی‌داند زیرا که با پدید آمدن شک و تردید در ذهن، انسان به تحقیق می‌پردازد و از تقلید کورکورانه و ایمان عادت‌ی پرهیز می‌کند و شک‌ی که با تحقیق و جستجو به یقین برسد ایمان اصل و حقیقت ایمان است. او برای تأکید بر سخن خود به قول جنید که می‌گوید: «یَقُولُونَ فِی خُلُوَاتِهِمْ أَشْیَاءَ هِیَ کُفْرٌ وَلَکِنْ عِنْدَ الْعَامَّةِ، وَ ذَاکَ لُبُّ الْإِیْمَانِ عِنْدَ الْخَاصَّةِ» و به قول پیامبر (ص) که در جواب عایشه که می‌گوید: شیطان گاهی وسوسه‌هایی در ذهن من می‌آورد که تو پیامبر نیستی. می‌فرمایند: «ذَاکَ مُخُّ الْإِیْمَانِ»، اشاره می‌کند. (همان: ۱۳۰، ج ۱: ۳۱۱؛ ج ۲: ۳۵۴)

عین‌القضات با استناد به آیه «کُتِبَ فِی قُلُوبِهِمُ الْإِیْمَانُ» (مجادله، ۲۲)، حقیقت ایمان را در دل می‌داند و با استناد به آیه «قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلَکِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا وَ لَمَّا یَدْخُلِ الْإِیْمَانُ فِی قُلُوبِکُمْ» (حجرات: ۱۴) لقلقه زبان را ایمان حقیقی نمی‌داند. (همان: ۲۴۰)

۲. ۱. ۳. مراتب ایمان

عین‌القضات ضمن اشاره به اعلا و ادنی درجات ایمان در حدیث پیامبر (ص) سه مرحله علم-یقین، عین‌الیقین و حق‌الیقین را بر بالاترین مرتبه ایمان که گفتن «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» است به دل، مطابقت

داده‌است. «الایمانُ نَيْفٌ وَ سُبْعُونَ بَاباً أَدْنَاهَا إِمَاطَةُ الْأَذَى عَلَى الطَّرِيقِ، وَأَعْلَاهَا شَهَادَةُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ. ادْنَاهَا تَرَكُّ الدُّنْيَا، أَعْلَاهَا چيست؟ [...] باش تا لاله‌الاله‌الله را راه روی.» که منظور از راه‌رفتن درک کامل و حقیقی مفهوم لاله‌الاله‌الله است که از آن به «علم‌الیقین» تعبیر می‌شود. «پس لاله‌الاله‌الله بینی» و منظور از دیدن، یقین پیدا کردن است به اینکه جز خداوند هیچ‌کس دیگری خالق نیست و از آن به «عین‌الیقین» تعبیر می‌شود. «پس لاله‌الاله‌الله گردی!» و منظور از لاله‌الاله‌الله گشتن، از گسستگی‌های درونی به وحدت رسیدن و مؤمن حقیقی شدن است که از آن به «حق‌الیقین» تعبیر می‌شود. (همان: ۳۱۱ - ۳۱۲)

وی در جایی دیگر تصریح می‌دارد که بالاترین درجهٔ ایمان که گفتن «لااله‌الاالله»، به دل است، «حقیقت بندگی» می‌نامند. (همان: ۳۹۹)

۲. ۱. ۴. ویژگی‌های ایمان

عین‌القضات معتقد است که «الایمان یَزِيدُ وَ يَنْقُصُ» و برای اثبات اینکه ایمان کم و زیاد می‌شود این سخن پیامبر را به استشهاد می‌گیرد که «اللَّهُمَّ ارْزُقْنِي إِيْمَانًا دَائِمًا وَ يَقِينًا لَيْسَ بَعْدَهُ كُفْرٌ». (همان: ۱۴)

عین‌القضات با استناد به حدیث پیامبر (ص) ایمان را دارای هفتاد و هفت باب می‌داند. «الایمان بَضْعٌ وَسَبْعُونَ بَاباً» و برای هریک طبق کار و کردارشان درجاتی قائل است. «وَلِكُلِّ دَرَجَاتٍ مِمَّا عَمِلُوا» (همان: ۶۱) در جایی دیگر در شرح این حدیث می‌گوید: «هر چه در دین بار خدا گفته‌اند و خواهند گفت اولیا و انبیاء، همه شرح این حدیث بود.» (عین‌القضات، ۱۳۹۵، ج ۳: ۳۸۶)

عین‌القضات معتقد است که ایمان دو رکن دارد. یکی، «التعظیم لامرالله» و دوم: «الشفقة علی خلق-الله» و برای هر یک از شرایط، حکمی صادر می‌کند و خاطر نشان می‌کند «آنجا که تعظیم است، حرام بود که در خاطر گذرد که خدای تعالی جسم نیست و عرض نیست و گنگ و کروکور نیست.» عارفان نیز از این گونه سخن گفتن در حق خداوند شرم دارند. «اما آنجا که الشفقة علی خلق الله می‌باید، این همه به زبان گفتن مباح است که «وَيُنْذِرُ الَّذِينَ قَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا، مَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ وَلَئِنْ لَبَّيْنَاهُمْ كَبُرَتْ كَلِمَةً تَخْرُجُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ إِنَّ يَقُولُونَ إِلَّا كَذِبًا [کهف، ۴-۵]» و این که قرآن قول کسانی را که می‌گویند خداوند فرزند برگزیده است تکذیب می‌کند از روی شفقت و مرحمت نسبت به خلق است و این گونه از آن‌ها رفع شک و شبهه می‌کند. نیز آنجا که پیامبر (ص) صفت یک چشمی دجال را از شأن مقام خداوند دور می‌کند، هر چند ناشایست و شرم‌آور است ولی چون به نیت شفقت و روشنگری خلق است روا و جایز است. (عین‌القضات، ۱۳۹۵، ج ۱: ۲۰۶)

عین‌القضات حقیقت ایمان را در دل می‌داند و معتقد است جایگاه ایمان حقیقی را خاک نمی‌خورد. «محلُّ الْإِيْمَانِ لَا يَأْكُلُهُ التُّرَابُ. زبان و دماغ، کرم و مار و خاک بخورد، دل را نخورد.» (همان: ص ۲۴۰)

عین‌القضات اذعان می‌دارد که ایمان چیزی نیست که با شرح و تفسیر آیات قرآنی و شنیدن سخنان بزرگان به دست بیاید بلکه هرکس باید با سلوک و قدم نهادن در راه عشق به آن برسد و درحقیقت ایمان چشیدن و تجربه کردن است. «الایمان ذوق». (همان: ۲۷۱)

او با استناد به حدیثی از پیامبر که «الایمانُ عریانٌ و لبائهُ التَّقوی» لباس ایمان را تقوی می‌داند و می‌گوید سالک آنگاه که از مقام «ذوالنورین» به مقامی برسد که نورش کامل شود، تقوی که لباس ایمان است برداشته می‌شود و صفت قهر خداوند تجلی می‌یابد و مؤمن محو می‌شود. (عین‌القضات، ۱۳۹۳: ۳۲۵)

۲. ۱. ۵. شروط ایمان

عین‌القضات یکی از شرط‌های ایمان را ترس از خدا، نه ترس از خلق می‌داند و پیامد آن ایمان کامل و معرفت حقیقی است. «این شرط ایمان است که «فلاتخافوهم وخافون إن كنتم مؤمنين» [آل-عمران، ۱۷۵] به قدر آن که از خلق می‌ترسی، از معرفت خدای دوری. و کمال ایمان حقیقت معرفت است.» (عین‌القضات، ۱۳۹۵، ج ۱: ۱۸۲)

در جایی دیگر می‌گوید: در روز قیامت آشکار می‌شود که مردمی که در دنیا حرام را حلال می‌دانستند مؤمن نبودند زیرا که از سلطان می‌ترسیدند نه از خدای تعالی و چون ایمانشان در دل نبود عاقبتی محمود نخواهند داشت. «لاجرم به وقت مرگ ایمان به زبان به کار نیاید که آن را ایمان ضروری خوانند؛ و اگر ایمان در دل نبود سوءالخاتمه این باشد.» (همان: ۳۳ - ۳۴)

۲. ۱. ۶. علم ایمان

عین‌القضات علم ایمان را، علم راه خدا می‌داند و طلب آن علم را برای کسانی که به سلوک و پیمودن راه خدا میل و رغبتی دارند، واجب دانسته است و نسبتی بین این دو قائل شده است که: «به قدر سلوک هر کسی، علم ایمان بدو روی نماید. اگر مثلاً هزار سال آدمی زنده بود و سلوک کند، هرساعت او را هزارگونه کارهای دینی روی نماید، و او را معلوم شود که این همه علم ایمان است. و طلب آن همه علوم فرض است به نزدیک سالک.» (عین‌القضات، ۱۳۹۵، ج ۲: ۳۳۳)

۲. ۱. ۷. تفاوت ایمان و اسلام

عین‌القضات به استناد از آیه قرآن «إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ» (آل عمران، ۱۹)، دین را اسلام و اسلام را دین می‌داند و اصل هر دو را یکی می‌داند. سپس به چندین مورد از تفاوت‌های بین ایمان و اسلام اشاره می‌کند و می‌گوید: «اسلام نعمت قالب و ظاهر است چون نماز و روزه و زکات و حج، و

ایمان فعل دل و نعمت باطن است چون ایمان به خدا و به پیغامبران و فریشتگان و کتاب‌های او و به روز قیامت و آنچه بدین ماند.»

تفاوتی دیگر را اینگونه طرح می‌کند: «هرکه از ما دون‌الله سلامت و رستگاری یافت مسلمان باشد، و هرکه از همه مراد و مقصودهای خود ایمن گردید و در دو جهان امن یافت او مؤمن است.» سپس فتوی می‌دهد که همه مؤمنان، مسلمان هستند، اما همه مسلمانان مؤمن نیستند. (عین‌القضات، ۱۳۹۳: ۶۶-۶۷)

۲. ۱. ۸. ایمان و یقین

عین‌القضات بالاترین درجه ایمان و کمال ایمان را «یقین» می‌نامد. «جوانمرد! ایمان بر همه درجات و مقامات افتد. اما یقین جز بر کمال، اطلاق نکنند که الایمانُ بضعٌ و سبعون باباً، أدناها إماطَةُ الأذی عن الطريق، و أعلاها شهادةُ أن لا إلهَ إلاَّ الله. أعلاها یقین است که افضلُ ما قلته و أنا والنَّبِیون من قبلِ، لا إلهَ إلاَّ الله. اگر فاضل‌تر از این چیزی بودی، پس اعلا درجات ایمان نبود. پس یقین افضل و اعلاست، و بالای یقین هیچ نیست.» (عین‌القضات، ۱۳۹۵، ج ۱: ۲۳۴ و ۳۱۱)

۲. ۱. ۹. ایمان عین‌القضات

عین‌القضات ایمان خود را در حد ایمان پیرزن ساده‌ای می‌داند که بدون شک و شبهه مسائل دینی را می‌پذیرد و ایمانش خالص است و نیز به اندازه کودکی که به مکتب می‌رود. «یازده سال است تا علیکم بدین العجائز روی و امن نموده‌است. و مرا در حق خدای تعالی همان ایمان است که پیرزنی را و کودکی را در کتاب.» (همان: ۲۰۷) در جایی دیگر قاضی این مرحله از ایمان را، «کمال معرفت» یا «حقیقت معرفت» می‌نامد. (همان: ۲۱۰)

۲. ۲. کفر

کفر در لغت به معنی ناگرویدن و ناسپاسی کردن و به معنی انکار هم آمده‌است. (دهخدا، ذیل واژه) و در اصطلاح متصوفه: کفر پوشیدن و مستور گردانیدن کثرت است در وحدت که تعینات و تکثرات موجودات را در بحر احدیت فانی‌سازد، بلکه هستی خود را در ذات‌الهی محوسازد و به بقای حق تعالی باقی‌گشته عین وحدت شود. (کشف اللغات، به نقل از گوهرین، ۱۳۸۸، ج ۹: ۶۸-۶۹)

نجم رازی کفر را دو نوع می‌داند یکی کفر به تقلید و دیگری کفر به تحقیق و بر این اساس حکمی صادر می‌کند و می‌گوید: همان‌طور که ایمان مؤمن محقق بر مؤمن مقلد برتری دارد، عذاب کافر محقق هم نسبت به کافر مقلد بیشتر است. و در شرح دو نوع کفر چنین می‌گوید: «کفر به تقلید آن است که از مادر و پدر به تقلید یافته‌اند که: إنا وجدنا آباءنا على أمةٍ. آنچ از اهل شهر، ولایت، مادر و پدر دیدند

و شنودند از ادیان مختلف به تقلید فراگرفتند، و به خذلان دران بماندند. ایشان که در درکهٔ اولین دوزخ باشند. و کفر به تحقیق آن است که بر آنچه از مادر و پدر به تقلید یافتند قناعت نکنند و رنج‌برند و مشقت کشند و به طلب دلیل برخیزند، و عمرها در تحصیل علوم کفر به‌سربرند، و کتب تکرارکنند، و به مجاهده و ریاضت مشغول شوند، و در تصفیهٔ نفس کوشند از بهر تفکر در ادله و براهین عقلی. تا شبهت‌ها به‌دست‌آورند که بدان نفی صانع کنند یا اثبات صانع ناقص. (رازی، ۱۳۹۱: ۳۹۰-۳۹۱)

عین‌القضات در تبیین نظریهٔ کفر، بر مذهب شیخ مقتول خویش، حلاج است آن هنگام که گفت:

«كَفَرْتُ بِدِينِ اللَّهِ وَالْكَفَرَ وَاجِبٌ لَدَيَّ وَعِنْدَ الْمُسْلِمِينَ قَبِيحٌ»

کافر شدم به دین خدا، و کفر بر من واجب است. درحالی‌که نزد دیگران ناپسند و مذموم است. و عبارت «ای کاچکی من آن کفر بودمی که دین اوست!» اوج متابعت عین‌القضات از مشرب شیخ حلاج را در این مقوله القامی‌کند. (عین‌القضات، ۱۳۹۳: ۲۱۵) «ابن عربی در تفسیر این بیت می‌گوید که حلاج به بعضی از شاگردانش می‌نوشت: ای فرزندانم، خداوند ظاهر شریعت را در تو پوشاند و حقیقت کفر را برای تو آشکارکرد. پس ظاهر شریعت شرکت پنهان است و حقیقت کفر، معرفت آشکار است.» (حلاج، به نقل از فتاحی، ۱۳۸۴: ۱۲۵)

۲.۱. مراتب کفر

عین‌القضات مراتب و درجات سه‌گانه‌ای برای کفر قائل است که رسیدن به کفر اول را در حد ایمان عموم و رسیدن به کفر ثانی را برابر با یافتن ایمان خصوص می‌داند و برای کفر ثالث برابری قرار نداده است که می‌توان برطبق نظم بالا از آن به ایمان خصوص یا ایمان اخص تعبیرکرد. (عین‌القضات، ۱۳۹۵، ج ۳: ۴۷۹)

منزوی در مقدمهٔ جلد سوم نامه‌ها، درشرح بند فوق؛ از کفر اول به «جهل مادرزادی بشر»، از ایمان عموم به «معلومات عمومی کلاسیک»، از کفر ثانی به «شک در علوم کلاسیک» و از کفر ثالث به «مرحله فنا» تعبیرکرده‌است (همان: ۲۶۰).

عین‌القضات در موضعی دیگر، کفر اول را، کفر علم و کفر ثانی را، کفر عمل معرفی می‌کند و می‌گوید: پس از این دو، کفر ثالث تجلی می‌یابد و رسیدن به این مقام کار هر کسی نیست. وی در اهمیت کفر ثالث می‌گوید: «تا قعر نفس کافر راه دراز است، و از صد هزار سالک یکی آنجا نرسد و به کفر ثالث که در نهاد آدمی تعبیه‌است بینا نگردد.» از آنجا که قاضی برای کفر ثالث نام مشخصی نیاورده- است، به‌نظر می‌رسد بر طبق فحوای کلام، کفر ثالث را، کفر نفس می‌توان نامید. (عین‌القضات، ۱۳۹۵، ج ۲: ۳۵۳ و ۳۵۴)

برخلاف شیوه عین‌القضات که انواع و درجات هر مضمونی را بسیار واضح و با نظم خاصی بیان می‌کند. در مورد مراتب کفر این شیوه را رعایت نکرده است و آشفتگی زیادی در نامه‌ها و تمهیدات در این مورد وجود دارد و نامگذاری‌های کفر در هر اثر با دیگری قابل تطبیق نیست. برای مثال در تمهیدات کفر اول، ثانی و ثالث را با نام‌هایی چون کفر ظاهر، کفر نفس و کفر قلب می‌آورد و نیز کفر چهارمی را به نام کفر حقیقت یا کفر الهی طرح می‌کند. و سپس مفصل به شرح هر کدام می‌پردازد. که در ادامه خواهد آمد. (عین‌القضات، ۱۳۹۳: ۲۰۹-۲۱۴)

در یک تقسیم‌بندی دیگر در ابتدای بحث کفر الهی می‌گوید: «در عالمی از عالم سالکان یک کفر را جلالی خوانند و دیگر کفر را جمالی خوانند.» (همان: ۲۱۴) که به نظر می‌رسد از توضیحات صفحات قبل، نتیجه شده است: «کعب احبار - رضی الله عنه - گفت: در تورات خوانده‌ام [...] ارواح مؤمنان از نور جمال خدا باشد، و ارواح کافران از نور جلال خدا باشد. [...] اگر مؤمن بیند روح خود را، جمال دوست دیده باشد؛ و اگر کافر بیند روح خود را، جلال دوست دیده باشد.» (همان: ۲۱۲)

عین‌القضات در تمهیدات به چهار نوع کفر اشاره کرده است با نام‌های کفر ظاهر، کفر نفس، کفر قلب، کفر حقیقت. کفر نفس را به ابلیس، کفر قلب را به حضرت محمد (ص) و کفر حقیقت را به خداوند نسبت می‌دهد و مرحله بعد از این چهار کفر را ایمان می‌نامد. سپس به ترتیب به شرح مفصل هر کدام پرداخته است. «کفر اول که ظاهر است که خود همه عموم خلق را معلوم باشد که چون نشانی و علامتی از علامات شرع رد کند یا تکذیب، کافر باشد؛ این کفر ظاهر است.» کفر اول در واقع تعریف کفر از دیدگاه شرع است. «کفر دوم که به نفس تعلق دارد؛ و نفس، بت باشد که النَّفْسُ هِيَ الصَّنَمُ الْأَكْبَرُ؛ و بت، خدایی کند. أَفَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ [فرقان، ۴۳] این باشد.»

وی از آنجاکه نفس را خدای هواپرستان معرفی می‌کند اذعان می‌دارد که همه ما تا زمانی که در کون و مکان باشیم گرفتار این کفر هستیم. در ادامه به کفر مغ (آتش پرستی) یعنی ابلیس را با توجه به صفت ناریت به عنوان معبود پرستیدن، می‌پردازد و این نوع کفر را کفر با کمال می‌داند و نسبت کفر نفس با ابلیس را اثبات می‌کند. وی به نقل از حسن بصری معتقد است که اینجا، نور عزت ابلیس است که بر سالک جلوه نموده و عرضه شده اما سالک می‌پندارد، نور حق است. آن گاه است که گمان می‌کند خدای را پرستیده، در حالی که در وهم و پنداری نادرست فرو رفته است. «اگر ابلیس نور خود را به خلق نماید، همه او را به معبودی و خدایی پرستند چه گویی؟! یعنی که او را به خدایی می‌پرستند؟ نمی‌پرستند! در غلطی! از این آیت بشنو! أَفَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ» [جاثیه، ۲۳] چون نور ابلیس از نور عزت باشد، چنین تواند بود.»

کفر سوم را که کفر قلب است و با حضرت محمد نسبت دارد بدون هیچ مشخصه و رتبه‌ای در بین بحث کفر حقیقت اینگونه شرح می‌کند: «چه گویی؟! سجود کردن، محمد را کفر نباشد؟ کفر محمدی این مقام باشد سالک را. دریغا که مصطفی از اینجا گفت: [...] هر که مرا بیند خدا را دیده -

باشد. چندان که در این مقام باشد، شرک و کفر باشد.» وی مرحله بعد از این کفر را کفر حقیقت می‌داند که انواعی از کفر را به تنهایی دربرمی‌گیرد و رسیدن انسان به درجه توحید و یگانگی است. (ن. ک: عین‌القضات، ۱۳۹۳: ۲۰۹-۲۱۲).

بنابراین اوج آمال عارف، آن است که به این کفر برسد. مگر نه اینکه نهایت سلوک فنای در اوست و ندیدن خود. (البته اگر از تهمت حلولی‌گری در امان بماند و به کفر به معنای رایج در فرهنگ عالمان و قشریان متهم نشود).

او برای کفر حقیقی مراتبی قائل شده است بدین ترتیب: «دریغای عزیز کفر الهی را گوش دار [...] پس جان می‌کن تا پس از این به کفر چهارم راه یابی؛ پس مؤمن شوی، [...] پس وَجْهْتُ وَجْهَیْ [انعام، ۷۹] خود را بر تو جلوه دهد، [...] پس آنجا فقر روی‌نماید؛ چون فقر تمام شود، [...] یعنی همگی تو او باشد، [...] توحید و یگانگی اینجا باشد.» (همان: ۲۱۴-۲۱۵)

او راه رسیدن به ایمان را جز گذرگاه کفر نمی‌داند. در این مسیر چهارسطح مختلف از کفر را نشان می‌دهد که در هر مرحله سالک را زیر و زبر می‌نماید تا به فنای فی‌الله یا همان فقر معنوی که منظور نظر عارفان است، دست‌یابد. «وقتی واقعیت همه جاگیر کفر، به عارف آشکار می‌شود، تمامی بارمنفی و معانی ضمنی کفر از بین می‌رود به گونه‌ای که کفر، معنای تحقیرآمیزش را ازدست می‌دهد و محتوایش یکسره زیر و زبر می‌شود و بر اخلاص پاک و بی‌شائبه قلب عاشق صادق دلالت خواهد کرد. کفری که این چنین بازگونه گردیده هیئتی بشکفته و شادی‌آمیز به خود می‌گیرد و به مرتبت معنوی والایی ارتقاء می‌یابد.» (لوپزن، ۱۳۸۴: ۴۰۰)

۲.۲.۲. مراحل رسیدن به کفر

عین‌القضات برای رسیدن به کفر عرفانی شناخت خود و عیوب نفس را ضروری می‌داند: اذا أراد الله بعبد خيراً بصره بعيوب نفسه، و می‌گوید: بعد از پشت سر گذاشتن دو مقام شک و طلب، خداوند جلال خود را به او نشان می‌دهد و او را به خودش می‌شناساند، و در این مرحله است که مفهوم حقیقی کفر برای سالک روشن می‌شود. و در اثبات سخن خود از قول بایزید یاری می‌طلبد که آنگاه که از او می‌پرسند: «متی يبلغ الرجل في هذا الأمر مرحلة الرجال؟» پاسخ می‌دهد: «إذا عرف عيوب نفسه»، سپس می‌گوید: زنار کفری را که سالک بر کمر می‌بندد انگار که قدرت ازلی را بر کمر بسته است و آن را چشمه‌ای می‌داند از لطف و قهر الهی. (عین‌القضات، ۱۳۹۵، ج ۱: ۳۰۹-۳۱۰)

۳.۲. اهمیت کفر

عین‌القضات با استناد به حدیث دعایی پیامبر (ص) بینا شدن به کفر و دریافتن مفهوم حقیقی کفر عرفانی را کاری بسیار بزرگ جلوه داده‌است و با آوردن یک بیت شعر، کفر را قاعده و عمق ایمان دانسته‌است.

«کفر اندر خود قاعده‌ی ایمانست اسان اسان به کافری نتوان رفت.»

(همان: ۳۱۰)

وی در جایی دیگر ضمن آوردن بیت بالا و لازم و ضروری دانستن کفر و ایمان برای سالک رونده و رابطه مستقیم برقرار کردن بین بسیاری کفر و افزونی منازل سلوک، در اهمیت کفر و با استناد به عبارت قرآنی «وَمِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ» در تفسیر و تأویل مقتصد و میانه‌رو بودن کافر می‌گوید: «کفر، میانه مرتبت عبودیت است، و اوسط طریق حالت است، در آخر هدایت جز نصفی نیست به اضافت با ضلالت، و ضلالت همچنین نسبت دارد با هدایت. يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ [نحل، ۹۳] [...] شیخ ما یک روز نماز می‌کرد و به وقت نیت گفت: کافر شدم زَنّار برخود بستم. الله اکبر! چون از نماز فارغ شد گفت: ای محمد تو هنوز به میانه عبودیت نرسیده‌ای، و به پرده آن نور سیاه که پرده‌دار، فَبِعِزَّتِكَ لَا تُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ [ص، ۸۲] [است] تو را راه نداده‌اند؛ باش تا دهندت.» (عین‌القضات، ۱۳۹۳: ۴۸-۴۹)

۴.۲. زَنّار بستن

عین‌القضات ضمن اینکه زَنّار بستن عارف را به عنوان مقامی متعالی در راه خدا توصیف می‌کند و رسیدن به آن را ویژه مستان و هشیاران می‌داند، نه آن دسته از هشیاران که از بستن آن ترس جان دارند. «هشیاران آنجا گفتند: اگر زَنّار دربندیم ما را بکشند.» خود را نیز از جمله عارفانی می‌داند که به این مقام رسیده‌است و انواع کفر را تجربه کرده‌است. و دلیل بر کمر بستن زَنّار را ممانعت عقل و علمش می‌داند. «مردان دانسته‌اند که زَنّارداری و بت پرستی و آتش پرستی چه بود! ای عزیز! من همه دیده‌ام در راه خدا. و اگر نه عقل و علم مرا دست گرفتی، زَنّار بریستمی.» سپس زَنّار بستگان را به دو گروه تقسیم می‌کند: گروهی سالکان هشیار که با دلیل و توجیه زَنّار می‌بندند. با این دلیل که می‌خواهند ظاهر و باطنشان یکی باشد و حالا که کافرنند دیگر منافق نباشند و با این توجیه که «اگر دل که محل نظر خداست شاید که آکنده باشد به کفر، پس اگر تن که محل نظر خلق است با زَنّار بود باکی نیست.» و گروه دیگر سالکان مستی بودند که به مجانین الهی معروف بودند و بر دیگر سالکان برتری داشتند زیرا که بدون دلیل و توجیه و بدون ترس از جان و کاملاً خالصانه زَنّار می‌بستند، که یا

کشته می شدند و یا آن ها را مجنون و دیوانه به حساب می آوردند و پیروان آن ها از روی حسن ظنی که نسبت به آن ها داشتند بدون اینکه دلیل زنا ر بستن ایشان را بدانند، آن ها هم زنا ر می بستند. که البته عین القضا ت با آوردن دو مثل تفاوت بین مستان و پیروانشان را مشخص می کند.

عین القضا ت با استناد به آیه «وَمَنْ يَخْرُجْ مِنْ بَيْتِهِ مُهَاجِرًا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ يُدْرِكُهُ الْمَوْتُ فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ» (نساء، ۱۰۰) آن دسته از مستان را که در راه خدا و به دلیل زنا ر بستن کشته می شدند با حاجیانی که جان خود را در راه حج واقعی که همان حج کعبه دل است ازدست داده اند برابر می داند. و شعارمستان زنا ر بسته این است که «ما را زندگانی به چه کار می آید بی او، تا خود را در طلبش خرج کنیم، دل را چه محل باشد و جان را چه خطر؟» (ن.ک: عین القضا ت، ۱۳۹۵، ج ۲: ۲۳-۲۵، ۱۳۹۳، ۲۰۵-۲۰۸)

۲.۵. فقر و کفر

عین القضا ت با استشهاد به حدیث پیامبر که می فرماید: «كَادَ الْفَقْرُ أَنْ يَكُونَ كُفْرًا» و تنها بررحمت پروردگار بر تهیدستان امتش امیدوار است، خاطر نشان می کند که فقر هم می تواند باعث تجلی کفر حقیقی در وجود انسان شود. (عین القضا ت، ۱۳۹۳: ۲۰۴) به نظر می رسد بتوان با حدیث دیگری از پیامبر که می فرماید: «الْفَقْرُ فُخْرِي» ارتباطی برقرار کرد، که پیامد آن روانی و فهم مطلب است. این فقر چیزی جز فقر معنوی نیست. فقیر شدن و تهی شدن از نفس و وجود خویش مرتبه ای دیگر از کفر است که سالک را به خدا می رساند: «چون فقر تمام شود که؛ إِذَا تَمَّ الْفَقْرُ فَهُوَ اللَّهُ. یعنی همگی تو او باشد، کفر باشد یا نباشد چه گویی؟» (همان: بند ۲۱۴-۲۱۵)

۲.۶. اسلام و کفر

عین القضا ت برای رهایی از این تهمت می گوید: «زنهار تا نپنداری که قاضی می گوید که کفر نیک است و اسلام چنان نیست.» با تعریفی از کفر و اسلام و شرح دیدگاه سالک با خود و بی خود نسبت به این دو حال، حقیقت مقصود خود را بیان می کند و خود را از این پندار ناقص مردم تبرئه می کند. «مدح کفر نمی گویم یا مدح اسلام. ای عزیز هرچه مرد را به خدا رساند اسلام است، و هرچه مرد را از راه خدا باز دارد کفر است؛ و حقیقت آن است که مرد سالک خود هرگز نه کفر باز پس گذارد و نه اسلام که کفر و اسلام دو حال است که از آن لایند است مادام که با خود باشی؛ اما چون از خود خلاصی یافتی، کفر و ایمان اگر نیز تو را جویند در نیابند. بیت

در بتکده تا خیال معشوقه ماست رفتن به طواف کعبه از عقل خطاست

گر کعبه ازو بوی ندارد گنش است با بوی وصال او گنش کعبه ماست»

مقصود وی این است که هرچه سالک را به خدا برساند و سالک را خدایی کند آن حقیقت است، خواه گُش باشد که نماد کفر است خواه کعبه که نماد اسلام است. سالک زمانی به این بی‌تفاوتی می‌رسد که به مقام بی‌خودی رسیده باشد و از خودیت و منیت رها شده باشد. (همان: ۲۵ و ۲۲-۲۳)

اینک ترجمه سخن ابوعلی سینا در رساله‌ی اضحوی درباره کفر و اسلام و شرک در تقاضای راهنمایی ابوسعید ابوالخیر از وی: آنچه از این سخن برمی‌آید این است که ابوعلی سینا نیز مانند دیگر عارفان به حقیقت کفر اهمیت می‌دهد و توجه به ظاهر هر چیزی حتی اسلام برایش مردود است. و اینکه هرانسانی زمانی ارزشمند است که مقامات حقیقی اسلام و کفر و شرک را و نیز جایگاه خود را در دین خود بشناسد. «ورود به کفر حقیقی و خروج از اسلام مجازی و این که به آنچه در اشخاص سه‌گانه وجود دارد توجه‌نکني تا مسلمان باشی و کافر. و اگر فراتر از این بودی نه مؤمنی و نه کافر...» (عین‌القضات، ۱۳۹۷: ۳۳۶)

مولوی نیز در فیه ما فیه با استناد به بیتی از سنایی، به تفسیر و تأویل کفر و دین می‌پردازد و بر جدایی‌ناپذیری و یگانگی این دو مضمون مهر تأیید می‌نهد. آن‌جا که می‌گوید:

«کفر و دین هر دو در رخت پویان وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ گویان

[...] دین بی‌وجود کفر ممکن نیست، زیرا دین ترک کفر است. پس کفری بیاید که ترک او توان کرد. پس هر دو یک چیزند، چون این بی‌آن نیست و آن بی‌این نیست. لایتجزی‌اند و خالقشان یکی - باشد که اگر خالقشان یکی نبودی، متجزی بودند زیرا هر یکی چیزی آفریدی پس متجزی بودند. پس چون خالق یکی است وحده لاشرک باشد.» (مولوی، ۱۳۹۴: ۲۲۹)

گیسودراز می‌گوید: «کفر و ایمان از صفات او باشد: یکی از قهر، دوم از لطف، و هر دو نسبت به صفات ذات دارند.» (عین‌القضات، ۱۳۹۳: ۳۹۱)

۲.۳. رابطه ایمان و کفر

عین‌القضات در مواضع گوناگون کفر و ایمان را در ارتباط مستقیم با یکدیگر دانسته‌است و کفر را لازمه و ضرورت ایمان معرفی می‌کند. آن‌جا که می‌گوید: «کفر رقم فنا دارد؛ و ایمان رقم بقا دارد؛ تا فنا نباشد، بقا نیاید. هرچند که فنا در این راه بیشتر؛ بقا در این راه کامل‌تر.» تأکید می‌ورزد که والایی کفر، در این است که به ایمان منتهی می‌شود. و تا کفر نباشد، پیدایش ایمان محال است. (عین‌القضات، ۱۳۹۳: ۲۳۳)

در موضعی دیگر شرط رسیدن به مقام ایمان را، گذشتن از مقام کفر می‌داند. و تصریح می‌دارد که «شمع و شاهد را در خرابات خانه کفر نهاده‌اند تا این کفر را واپس‌نگذاری، مؤمن ایمان احمدی نشوی.» (همان: ۳۴۱)

عین‌القضات اوج رابطه بین ایمان و کفر را آن‌جا بیان می‌کند که با جرأت و جسارتی وصف‌ناشدنی پس از بیان مباحث مقدماتی و آماده‌ساختن ذهن خواننده آن‌ها را به مقام اتحاد و یکسانی می‌رساند: «در راه سالکان و در دین ایشان، چه کفر و چه ایمان هر دو یکی باشد.» (همان: ۲۲۸) ماسنیون با استناد به این سخن حسین بن منصور حلاج که می‌گوید: «کفر و ایمان از لحاظ اسم با هم فرق دارند و گرنه از لحاظ حقیقت فرقی میان آن دو نیست.» تصریح می‌دارد که بنیان نظریه کفر و ایمان عین‌القضات از جهان بینی حلاج در این باره است. (ماسنیون، ۱۳۶۷: ۳۳)

عین‌القضات با استناد به آیه «اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا أُولَئِكَ لَهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُم مِّنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ» (بقره، ۲۵۷)، ضمن اینکه ظلمات و نور را در این آیه به جهل و علم تفسیر کرده‌است، به جان خود سوگند یاد کرده‌است که ایمان و کفر در دل انسان مانند «ظلمت» و «ضوء» است در هوای ظاهری و می‌گوید: از آنجا که هوا گاهی تاریک و گاهی روشن است، انسان هم آنگاه که به گناه مشغول باشد ظلمت کفر بر او غالب است و تا زمانی که از گناه دوری کند نور ایمان وجود او را فرامی‌گیرد. با این پیش‌آمد می‌توان سخن «المؤمن يسرق و يزني و يشرب» را اینگونه توجیه کرد که مؤمن تنها در حال ارتکاب این معاصی، که کفر بر او غالب می‌شود و از نور ایمان بی‌بهره است، مؤمن نیست. با این دلیل که پیامبر (ص) نیز همواره دعای کرد که خداوند ایمانی را روزی او قرار دهد که دائمی و محکم باشد به کفر منتهی نشود. (عین‌القضات، ۱۳۹۵، ج ۱: ۱۴-۱۳)

عین‌القضات با این مقدمه که خدّ و خال معشوق، چهره نور حضرت محمد (ص) است، دیدن و توجه به خدّ و خال معشوق را کفر و زنا می‌داند و رسیدن به این کفر را نوعی ایمان می‌داند و این بت پرستی را کمال ایمان معرفی می‌کند. (عین‌القضات، ۱۳۹۳: ۱۱۶-۱۱۸)

عین‌القضات دو مقام کفر و ایمان را در بالای عرش به عنوان دو حجاب بین خدا و بنده معرفی می‌کند و براین باور است که مقام عارف کامل از کفر و ایمان بالاتر است و باید خود را از قید این دو حجاب رها کند و درحقیقت نه کافر باشد نه مسلمان و تنها در حجاب «کبرياء الله و ذاته» باشد. (همان: بند ۱۲۲-۱۲۳)

۳. نتیجه‌گیری

از بررسی‌های انجام‌شده آشکار می‌شود که عین‌القضات هرچند پیروی از شریعت را لازم می‌داند، بر بنیاد تجربه‌های عرفانی و اندیشه‌های خاصی که بیشتر رهاورد همین تجربه‌ها بوده، درباره مقولات دینی به دیدگاه‌هایی دست می‌یابد چه بسا مخالف دیدگاه‌های جا افتاده و پذیرفته دیگران. از سوی دیگر به دلیل شجاعت و جسارتی که نتیجه ایمان قوی و عرفانی اوست، از بیان دیدگاه‌های خاص خود پروا نمی‌کند و همین بی‌پروایی‌ها سرانجام به شهادت او می‌انجامد. از برجسته‌ترین دیدگاه‌های

جسورانه او، نگاه خاص او به کفر و ایمان است و به‌ویژه کفر. او از یک منظر نه‌تنها کفر را که کفر و ایمان هر دو را حجاب راه سالک می‌داند و بر این است که سالک برای رسیدن به کمال معنوی و لقای پروردگار باید همه حجاب‌ها از جمله دو حجاب کفر و ایمان را از پیش بردارد، از سوی دیگر کفر را به‌گونه تازه و متفاوتی می‌بیند و آن‌را به انواع و مراتبی تقسیم می‌کند: کفر ظاهر، کفر نفس، کفر قلب، کفر حقیقت. کفر نفس را به ابلیس، کفر قلب را به حضرت محمد (ص) و کفر حقیقت را به خداوند نسبت می‌دهد و مرحله بعد از این چهار کفر را ایمان می‌نامد. و بر سالکانی که خواهان رسیدن به مقام فقر و فنا و لقاینده لازم می‌داند که این مراتب را پشت سرگذارند تا به کفر حقیقی که ایمان حقیقی است، برسند.



منابع و مأخذ

قرآن مجید

- ۱- پورنامداریان، تقی. (۱۳۸۱). **قاضی همدانی و عطار نیشابوری در ماتیگان عین‌القضات همدانی**. چاپ پرویز اذکایی. همدان: نشر ماستان.
- ۲- رازی، نجم‌الدین. (۱۳۹۱). **مرصاد العباد من المبدأ الی المعاد**، چاپ محمدامین ریاحی. چاپ پانزدهم. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- ۳- عین‌القضات همدانی، عبدالله. (۱۳۹۳). **تمهیدات**. چاپ عفیف عسیران. تهران: اساطیر.
- ۴- ----- (۱۳۹۵). **نامه‌ها**. چاپ دکتر علینقی منزوی، دکتر عفیف عسیران. جلد یکم، دوم، سوم. چاپ سوم. تهران: اساطیر.
- ۵- ----- (۱۳۹۷). **تمهیدات**. چاپ زهرا عسلی. تهران: انتشارات لوح فکر.
- ۶- فتحی، زهرا. (۱۳۸۴). پژوهشی در اندیشه‌های عرفانی عین‌القضات همدانی. تهران: ترفند.
- ۷- گوهرین، صادق. (۱۳۸۸). **شرح اصطلاحات تصوف**. جلد دوم و نهم. تهران: زوآر.
- ۸- لویژن، لئونارد. (۱۳۸۴). **در جست‌وجوی فنا: تمثّل و موت معنوی در تمهیدات عین‌القضات همدانی**، در میراث تصوف. چاپ مجدالدین کیوانی. جلد یک. تهران: مرکز.
- ۹- ماسنیون، لویی. (۱۳۶۷). **اخبار حلاج**. چاپ سیدحمید طبیبیان. تهران: اطلاعات.
- ۱۰- مایل هروی نجیب. (۱۳۹۲). **خاصیت آیینگی**. چاپ سوم. تهران: نی.
- ۱۱- مولوی، جلال‌الدین محمد، (۱۳۷۰). **مثنوی معنوی**. رینولد. آلین. نیکلسون. ج ۸، تهران: مولی.
- ۱۲- مولوی، جلال‌الدین محمد. (۱۳۹۴). **فیه ما فیه**. چاپ بدیع الزمان فروزانفر. چاپ پنجم. تهران: نگاه.
- ۱۳- منزوی، علی‌نقی. (۱۳۹۵). **زندگی‌نامه عین‌القضات**، در نامه‌های عین‌القضات. ج ۳. چ ۳، تهران: اساطیر.